

## (مجمهر)

بقلم محیط طباطبائی

سید حسین زوارة طباطبائی

- ۰ -

بسینه خنجری آمد زدست دلبر دیگر      گشوده دلبر دیگر بروی دل دردیگر  
 برم بسنک جفا ریختی و باک ندارم      که هر دم ز خندنگ دگر بود پر دیگر

\*\*\*

بسکه طپدم ز ذوق رشته دمام گست      کاش که سیاد داشت یک دوسه دمام دگر  
 این آثاری که امروز از مجمر باز مانده غالباً مربوط بدوره اقامت طهران  
 اوست و اثر مهمی که مربوط بدوره اقامت وی در اصفهان باشد موجود نیست  
 این امر دو علت دارد :

یکی بی قیدی و شیدائی مجمر است که او را در ضبط آثار خود بی اعتنا داشته  
 دیگر آنکه در نتیجه پختگی طبع و ترقی فکر و طرز از آنچه در پیش سروده  
 و در نظرش نست بوده چشم پوشیده است - در این جا مطلبی بنظرم رسید که از یک  
 نظر کلی و عمومی و از نظر دیگر خصوصی و مربوط باصل موضوع است .

رساله جامع علوم باستانی  
 در بیان اسباب و مفاصل و ترکیبات

شاعر علاوه بر طبع و قریحه موهبتی که بمنزله هسته مرکزی سخن سرائی  
 است در اثر تتبع و مراجعه بدیوانهای سخنوران نامی پیش و مرور زمان روز بروز  
 بر قدرت طبع و روانی اشعار و استحکام اسلوب وی افزوده می شود اگر امروز  
 در دیوان بعضی از استادان سخن سستی و ضعف اسلوبی مشاهده نمی کنیم دلیل  
 آن نیست که در نخست بهمین قدرت و مهارت وارد عرصه سخنوری شده و تا آخر  
 یک منوال شعر سروده اند بلکه پیش از هر حدسی بنظر می رسد که آن استاد آنچه

مربوط بدوره ابتدائی سخن سرائی خود بوده محو کرده و آنچه را قابل اصلاح دیده چندان قلم در آن بکار برده که با آثار دوره باوغ فکری او همسر شده است. این موضوع برای کسانی که زود باور و نزدیک بین درامورند تولید فکر بوجی کرده که از نخست بادیگران امتیازی داشته اند بلی ما انکار نمی کنیم که شعرای بزرگ روشن ضمیر با کسانی که عمری را بنظم ایات یا ترتیب قوافی فقط می گذرانند قدری تفاوت دارند و این اختلاف ذاتی و فطری است امامادامیکه بتبع آثار قدما و فرا گرفتن اصول و قواعد سخنوری پرداخته اند آشکار نمیشود شمس الشعرا سروش اصفهانی که الحق درمناخرین یعنی از دوره مغول بعدشاعر قصیده سرا و شیرین زبان و محکم بیان و لطیف اندیشه و استاد ماتد او کمتر بوجود آمده قصیده نخستی که در مدح سید محمد باقر مجتهد عصر سروده و آنرا وفای زواره در مآثر الباقریه ذیل ترجمه احوال او ضبط کرده هیچوقت پای قصاید استادانه او که روح شعرای ماور النهر را بر شک می آورد نمی رسد این ترقی تدریجی بوده منتهی چون استعداد وی بیش از دیگران بوده زودتر بمرحله استادی رسیده است بعضی از متأدین عصر ما برای گمراه ساختن معاصرین ساده دل و جوانان بی تجربه عصر در اصل این موضوع خلط مبحث کرده و تفاوت جوهری قائل شده اند و می گویند شاعر بزرگ در گهواره بزرگ است و در اوان کودکی همچون پیمبران و پیشوایان مذهبی دارای کرامت و اعجاز است بی آنکه منت استادی یا زحمت تحصیلی را بر خود هموار کند مانند پیچی که از زمین می روید و بر درخت شهرت و عظمت می بیچد یعنی مفاد امسیت کردیا و اصبحت عربیا مصداق خارجی پیدا میکنند یا آنکه در آب و هوای فلان ناحیه اثری است که در ناحیه دیگر وجود ندارد.

مثلا بجز ماوراءالنهر جائی برای نشو و نمای قصیده سرا مساعد نیست یا

آنکه مثنوی گوی مفلق باید از بلخ یا طوس باشد .

اینها حرفهائی است که جز تضعیف همت عمومی نتیجه ندارد و گوینده نیز بهمین قصد شاید می گوید ولی ما یقین داریم که در اثر تربیت و مراقبت و محارست هر کسی بهر درجه از علم و ادب و نظم و نثر می تواند برسد . اگر قصیده سرا باید قطعاً ماوراء النهری باشد نظیران تبریزی و خاقانی شروانی و انوری ایبوردی و جمال اصفهانی و کمال اصفهانی و قآنی شیرازی و مجمر زواره و سروش اصفهانی چه می گویند ؟ اگر غزلسرا باید شیرازی باشد پس همام تبریزی و امیر خسرو دهلوی و کمال اصفهانی و نظیری و نیشابوری و نشاط اصفهانی و فروغی بسطامی چرا از جاهای دیگر برخاستند ؟

در مثنوی سرائی می بینیم تفرش یا گنجه همچون نظامی استاد بزرگی را بوجود آورده که در لطافت مضمون و حسن تعبیر ضرب المثل عالمی شده است . البته این اشتباهات را اشخاص مطلع می فهمند و گوینده را بچیزی نمیشمارند ولی مردم ساده دل و اشخاص دهان بین و بی اندیشه را گمراه میسازد و در نتیجه بقوه و قدرت ادبی مملکت لطمه می زنند .

منظور از ترتیب این مقدمه بیان آنست که اگر در برخی از گفته های مجمر آثار ضعف و عدم انسجامی مشاهده می شود از عظمت مقام ادبی او نمی کاهد چه این شاعر ناکام در آغاز جوانی رخت از سرای هستی بر بست و بیست روایت در یست و پنج سالگی و بروایت دیگر یست و شش سالگی و بسومین روایت که ناقل آن به تردید ذکر می کند درسی و پنج سالگی مرده است .

میرزا علی رهنای شهره در تذکرهستان العشاق که نخستین جلد از دوره بساتین الخاقانیه اوست و در سال ۱۲۴۷ تألیف کرده درباره او می نویسد .  
« شاعری بلند پایه و سخندانای پر مایه خاصه در غزلسرائی با وجود آنکه یست

و پنج شش سال داشت از شعرای معاصر خود گوی فصاحت ربوده و اگر تا حال می بود با اعتقاد فقیر اگر مثل شیخ غزل نمی گفت کمتر هم نبود. «  
شاعری روستائی که بیش از پنجاه سال در ره زندگانی آزاد و فارغ از غم و رنج را درک نکرده منتها درجه بوع و استعداد فطری را درین مدت قلیل ظاهر کرده و تنها غزلهای اوست که مشتمل بر خیالات عاشقانه تازه و مضامین مبتکره است. مجمر علاوه بر آنکه مدتی مدید فرصت نیافت که هر چه را باید و شاید بسراید و بنماید از شعرای مقل و اندک گوی است چنانکه در مقاطعات خود اشاره بدین موضوع دارد.

## قطعه

دوشینه بمن ز خود پسندی	می گفت ز شاعران لوندی
از چیست که نخل خاطر تبار	زینگونه کم آورد پدیدار
ناری ز چه در نظم ازین پیش	بیرون ز محیط فکر خویش
می گفت و ز نظم بی نظامش	وز بخته دیک طبع خامش
از آب و گل خیال بستش	وز قالب فکر تنگ دستش
بر دست گرفته کهنه خشتی	خشتی و چه خشت بد سرشتی
هر لحظه بدان نظاره می کرد	و آنگاه بمن اشاره می کرد
یعنی بنگر که هست چندم	از زاده طبع دل پسندم
از گلشن فکر تم چگونه	گلها که دمیده گونه گونه
خواندم ز نظامی سخنور	این بیت که به بود ز گوهر:

« لاف از سخن چو در توان زد

آن خشت بود که بر توان زد »

اینک بذکر اسلوب و سبک سخن سرائی و تحلیل ادبی فکر و گفتار  
او می پردازیم : بقیه دارد (توضیح)

راجع بمدت عمر مجمر در نخستین مقاله ماسوی رخ داده و بر طبق اظهار تردید آمیز مرحوم جلوه  
زوارتی آنرا سی و پنج سال محسوب داشتیم این مطلب علاوه بر آنکه در کلام راوی نیز - بالفاظ (گویا)  
توام است از طرف برخی مطلقین مورد ایراد واقع شده که مدت زندگی او آنچه بیشتر معروف و مشهور است  
یست و پنج یا بیست و شش می باشد و سی و پنج روایت ضعیفی است نگارنده در اظهار عقیده تاملی رو داشت  
تا آنکه تذکرهستان العشاق دیده شد و در آنجا نیز همین اندازه اشاره مرسته بود و البته با انهمه اظهارات تاسف  
آمیز معاصرین او که قبلا یاد کردیم نباید طول عمر او چندان زیاد از بیست و پنج باشد . ماده تاریخ آب  
انبار زواره را محتمل است مدتی بعد از بنای آن سروده باشد

## تقریظ

بر دیوان ملك الشعراى بهار

اثر طبع شعاع الملك شیرازی

آمد زمام جیش دی در دست بی انصاف ها	زد باد خاک آلود وی آتش بآب صاف ها
زی باغ شد زاغ و زغن قمری برون رفت از چمن	طوطی دهان بست از سخن در جمع بی انصاف ها
از تندی باد خزان زد زنگ شاخ ارغوان	چون خنجر کند آوران در دکه سیاف ها
تارایت دی دیده شد او را با گل پر چیده شد	مطالع و مستن فرزان بریده شد از خنجر صفاف ها
سجناب قائم یز شد خز در برش ناچیز شد	خروار و خرمن ویز شد دو خانه نداف ها
بنشت تا زاغ و زغن در خیمهای نستون	زلف سال سیمرغ چمن در پشت کوه قاف ها
منبل در استکاف شد فریادی از احجاف شد	ساکن باستیناف شد از خشیت خطاف ها
شد باز باب مظلمه با مستندات محکمه	تا در تمیز محکمه زاید چه زاستیناف ها
آرامگاه سروران چون شد نهی از مهتران	پسالاندر افسار خسران ارزانی اکاف ها
بلبل ز اشعار دری بر گل نخواند سر سری	در کار گاه ششتری رفتند چون لواف ها
از باغ کن صرف نظر در خانه کن چندی مقر	باشد تورا گر سیموزر در کیه صراف ها
بی بوده عمری شد تلف با خواجگان بی شرف	نشاخته به از علف در مرتع علاف ها
هر دم دهند این نوحطان بر نظم و نثر باستان	تیرو ستان چون کاتبان در نانهای کاف ها